

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۲

آیه ۶۷

آیه و ترجمه

یاءِیها الرسول بلغ ما اءنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکفرین
ترجمه :

۶۷ - ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه میدارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمیکند.

تفسیر:

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص میسازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او رایان میکند، با خطاب ای پیامبر (یا ایها الرسول)

شروع شده و با صراحت و تاءکید دستور میدهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند.
(بلغ ما انزل الیک من ربک).

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳

سپس برای تاءکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمیکرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده‌ای!
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تامین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت

و الله يعصمك من الناس

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، میگوید: خداوند کافران لجوج را هدایت نمیکند

ان الله لا يهدي القوم الکافرين

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکید های پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا ایها الرسول که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصر در این آیه از قرآن آمده است، نشان میدهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تاءمین میدهد. اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با این تاءکید مأمور ابلاغ آن میکند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۴

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟

و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه میدانیم مسأله اهل کتاب بعد از ماجرای «بنی النضیر» و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمیشد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که میدانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مسأله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله

و سلم) مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تاءکید میکند؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفتهای احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهای به بار می آورد.

آیا مسأله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد. اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز میگردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده میشود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار میدهم:

شان نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیشداوریها و تعصبات مذهبی مانع از آن شده است که

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۵

حقایق مربوط به این آیه بدون پردهپوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده که باصراحت می گوید: آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق.

و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق!

و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق!

و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.

دانشمندی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم:

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص

صفحه ۲۹).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.
و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).
و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸)
و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.
و ابو اسحاق حموینی در فرائد المسطین.
و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة صفحه ۲۷.
و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۶

و قاضی شوکانی در فتح القدر جلد سوم صفحه ۵۷.
و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.
و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع المودة صفحه ۱۲۰.
و بدر الدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری جلد ۸ صفحه ۵۸۴.
و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.
و حافظ ابن مردویه (متوفای ۴۱۶) (بنا به نقل سیوطی در در المنثور)
و جمع کثیری دیگر این شأن نزول را برای آیه فوق نقل کرده‌اند.
اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را
درباره علی (علیه السلام) پذیرفته‌اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به
این مطلب را در کتب خود نقل کرده‌اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف
آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوریهای
نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث میگیرد، از پذیرفتن آن
خودداری کرده‌اند، بلکه گاهی کوشیده‌اند تا آنجا که ممکن است آن را
کم‌رنگ و کم‌اهمیت جلوه دهند، مثلاً فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص
مذهبی معروف و مشهور است برای کم‌اهمیت دادن این شأن نزول آن را
دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و
بی‌ارزش است قبل از آن آورده است!

از فخر رازی زیاد تعجب نمیکنیم، زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب
از نویسندگان روشنفکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد
رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلاً سخنی از این شأن نزول که انواع

کتابها را پر کرده است به میان نیاورده‌اند، یا بسیار کم‌اهمیت جلوه داده‌اند به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیامحیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمیداده و یا پوشش‌های فکری تعصب‌آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پرده‌ها را کنار زنند؟! نمیدانیم.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۷

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه‌السلام) مسلم‌دانسته‌اند، اما در اینکه دلالت بر مسأله ولایت و خلافت دارد تردید نموده‌اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید.

به هر حال همان‌طور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی‌دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می‌شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟ و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی میتوان یافت؟

موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه‌السلام) وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شأن نزول آیه بود) و گر نه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدير حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می‌دهد حدیث مزبوریکی از قطعیترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند.

باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمیتواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج می‌سازد بهمین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که میخواهند مطالعه بیشتری در

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۸

سیوطی و «الغدير» علامه امینی و «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری و «المراجعات» شرف الدین و «دلائل الصدق» محمد حسن مظفر ارجاع میدهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب میکند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه‌های از حادثه را نقل می‌کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می‌شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسید، قلبها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی‌گنجیدند. نه تنها مردم به مدینه در این سفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را همراهی می‌کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و درهها میپاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی‌نظیر، همه چیز را آسان میکرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۹

و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیر خم از دور نمایان می‌شد. اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا میکند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی

غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می‌رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریت‌های موفقیت‌آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود از هم جدا شوند.

روز پنجاهشمنه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آلهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز میشدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت میکرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم میخورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه میکردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه‌ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان میخیزد و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش میکرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل میکردند

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۰

پناه‌هنده شوند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی‌توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما میروم.
من مسئولم شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت میدید؟
مردم صدا بلند کردند و گفتند:

شاهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیرا:

«ما گواهی میدهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت مانمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد.»

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمیدید؟! همه گفتند: آری، گواهی میدهیم فرمود: خداوندا گواه باش!...

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا میشنوید؟... گفتند: آری و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه بادچیزی شنیده نمیشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:...

اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار میگذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۱

آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدانشوند، تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک میشوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همینکه چشمش به علی (علیه السلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکستناپذیر اسلام است، در اینجا صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

رساتر و بلندتر شد و فرمود:

ایہا الناس من اولی الناس بالمومنین من انفسہم:

چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟! گفتند: خدا و پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) داناترند، پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مومنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود:

فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ:

هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: اللہم وال من والاہ و عاد من عاداہ و احب من احبہ و ابغض من ابغضہ و انصر من نصرہ و اخذل من خذلہ و ادر الحق معہ حیث دار: خداوند! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن. سپس فرمود:

الا فلیبلغ الشاہد الغائب:

آگاه باشید، همه حاضران

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۲

وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) و علی (علیہ السلام) و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) خواند:

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...:

امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) فرمود:

اللہ اکبر، اللہ اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمۃ و رضی الرب برسالتی

والولاية لعلی من بعدی:

خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت.

در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) رابه این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه:

آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

در این هنگام ابن عباس گفت: به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند. و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمّن مولاکم و نبیکم؟

فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا:

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۳

الهک مولانا و انت نبینا

و لم تلق منافی الولاية عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمّن کنت مولاه فهذا ولیه

فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه

و کن للذی عادا علیا معادیا

یعنی: پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه نداده‌نده گرانقدری!.

فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم‌پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند:

خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت توسرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.

و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: بارالهادوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار...

این بود خلاصه‌های از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۱۴

گفتگوها و ایرادها

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود - همانطور که گفتیم - به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می‌شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده‌اند، ولی متأسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شأن نزول آن و روایات مافوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته‌اند، دو دسته‌اند:

آنهائی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین وبدگوئی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده‌اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مسأله را تعقیب کرده‌اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره‌ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته‌اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشته را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد جهل و بیخبری و تعصبات آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۵

انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش میرود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنها به خوانندگان نمیدهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گویند: «احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده! درمقابل او چه میتوانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.»

جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح میکند، با این جمله مضحک که احدی از دانشمندانی که میدانند چه می گویند، این آیه را در شأن علی (علیه السلام) نمیداند! اکتفا کرده است.

گویا تنها دانشمندانی «می فهمند چه می گویند» که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه میگوید! این منطق کسی است که خودخواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است... از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلاً از نظر میگذرانیم:

۱ - آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر میشود، این است که مولی از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بیطرفی میداند تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

وآنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تاءمین دهد. مسأله‌های نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده‌ای با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی میدهد، مسأله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلاً از مردم اقرار می گیرد الست اولی بکم من انفسکم: آیامن نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟

و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله اصبحث مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند.

مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه‌ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

به علاوه رابطه‌ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسأله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با مؤمنان ایجاب نمیکند که

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در ردیف قرآن قرار دهد. آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمیفهمد که در اینجا مسأله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهما السلام) دومین رهبر بوده اند

۲- ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافاکاریهای آنها است، مخصوصاً نویسنده تفسیر المنار در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مسأله، پا فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۸

اولاً: لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همانطور که بارها گفته ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن میگوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید). عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و اگر بگویند: این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده میگوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را میجوئید و میطلبید، زیرا میدانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک میکوشد با بهانه و یا دستاویز بیاساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

۳ - آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی میگویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند. این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۱۹

دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که برخلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحاً در کتاب خود بیاورند.

۴ - چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی میگویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟

این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند: از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۲۰

مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری

چنین می‌گفت: دلیل محکمی برای شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را بر شمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در حق او گفته باشد. من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وانصر من نصره لیبلیغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه

این روایت را حموینی در فرائد السمطین در باب ۵۸ و همچنین ابن حاتم در دار النظم و دارقطنی و ابن عقیله و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند.

و نیز می‌خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطین در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلا فصل او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده‌اند.

و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۲۱

جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده‌اند!

بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و ماءمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه‌ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط

به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مساءله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند میتوانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از ۲۲ تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

۵ - جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

می‌گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می‌گوید: ان الله لا يهدي القوم الکافرين: خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند چه ارتباطی با این مساءله میتواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یانبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاق می‌شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می‌خوانیم: و من کفر فان الله غنی عن العالمین: کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی‌رسانند خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۲۲

ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (و مایعلمان من احد حتی یقولوا انما نحن فتنه فلا تکفر) و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می‌بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می‌گوید: شما در اطاعت او امر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می‌ورزم (انی کفرت بما اشرکت منی من قبل) بنابر این اطلاق کفر بر مخالفان مساءله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

۶ - آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده‌اند این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی

(علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمهاش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود!

ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانبایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح میکنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۲۳

تاریخ آن را روشن ساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام میافتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟!!

بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمیشد، همانطور که در موارد دیگر نشده است.